

معلم ادبیات دبیرستان

بر این رواق زبرجد نوشته‌اند به زر
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

دیروز از یکی از دوستان صمیم گرمابه و گلستان شنیدم که معلم ادبیات سال چهارم دبیرستان ما در مدرسه نیکان، آقای مهدی احسانی روی در نقاب خاک کشیده، «پشت حوصله نورها دراز کشیده» و به سمت بی سو پرواز کرده است. پس از شنیدن این خبر تلخ و ناگوار، انبوهی از خاطرات شیرین با این استاد نازنین که هم به اسم «احسانی» بود، هم به صفت محسن بود و اهل احسان و کرم و بخشش و دهش؛ در ذهن و ضمیرم زنده شد. اولین معلم فارسی زندگی من، پدرم بوده است. هنوز دانش آموز دبستان بودم که اشعار نغز و دلنشین سعدی، مولوی و حافظ را از زبان ایشان می شنیدم و با موارث ادبی ستبر پس پشت، آشنا می گشتم و شهدهای شیرینی را می چشیدم و اوقاتم خوش می شد.

معلم دوم ادبیات زندگی ام، که تأثیر شگرفی در شکل گیری نگاه و نگرش من به زبان فارسی داشت، مرحوم احسانی بود؛ معلمی مسلط و چیره دست، خوش بیان و خوش پوش که به کار خود عشق می ورزید و با صدایی دلنشین و خوش آهنگ و نافذ، به شرح متون و اشعار دشوار ادبی همت می گمارد و دقایق و ظرائف دستوری را به شیرینی برای ما بازگو می کرد. اکنون که این سطور را می نویسم، تو گویی در کلاش نشسته ام و مشغول آموختن و یادداشت برداری و نوشتن ام. ایشان که به ذوق و علاقه ادبی من واقف گشته بود، روزی از سر لطف، پس از اتمام کلاس گفت: فلانی، امسال که کنکور دارید و مجال نداری؛ پس از سپری شدن این دوران و ورود به دانشگاه، افزون بر متون و اشعار کلاسیک فارسی، از خواندن رمان غافل مشو. گفتم: چشم و بدان عمل کردم.

سال ها بعد، در مراسم عروسی یکی از دوستان همکلاسی، استاد احسانی را مجددا دیدم. روزگاری بود که پس از اتمام تحصیلات فلسفی، تازه از انگلستان به ایران برگشته بودم. حین گفتگو، ایشان با خنده به من گفتند: تو بیش از اینکه به درد رشته داروسازی بخوری، از اهالی فلسفه و ادبیات و علوم انسانی هستی و خوشحالم که پای در این مسیر نهاده ای و به درس و مشق در این قلمرو مشغول شده ای.

«از بخت شکر دارم و از روزگار هم». حقیقتاً آشنایی با مرحوم احسانی و به مدد او پای نهادن در بوستان روح نواز و رنگارنگ و دلفریب زبان فارسی و واکاوی لذت بخش این قلعه هزارتو، از بخت های بلند زندگی ام بوده است؛ از این بابت شادمان و شاکرم و سپاسگزار جان جهان و مبدا هستی.

استاد احسانی، طی سالیان متمادی، شاگردان بسیاری تربیت کرد و میراث ماندگار و گرانسنگی از خویش بر جای گذاشت. «بنیاد عمر بر باد است» و «قصر امل سخت سست بنیاد»؛ در جهانی که سست نهاد است و نمی توان از آن بوی وفا و ثبات و دوام را استشمام کرد و دیریا زود، گل کوزه گران خواهی شد و بلیط خود را پس می دهی و صحنه تئاتر هستی را ترک می کنی؛ کسی بختیار و خوش اقبال است که میراثی نیکو و نامی نیک از خود بر جای می گذارد؛

به همین سبب، معلمی، به چشم من بهترین شغل است. کاش ایران بودم و می توانستم ادای دینی کنم و در مراسم تشییع و ترحیم این معلم نازنین و استاد دوست داشتنی شرکت کنم؛ اما «چه کنم که بسته پیام».

خدایش رحمت کناد! صبوری بر این مصیبت را برای خانواده محترم احسانی، از جان جهان به دعا خواستارم:

دو چیز حاصل عمر است، نام نیک و ثواب
وزاین دو در گذری کلّ من علیها فان